

۸۳
بجانب زمین است و خود و آن را قبضه گویند و دست مشت خیزانند
و خوب معین گویند و پس وصل قبضه که بند است چنی نامند و آنرا کجک
بر سه میان کمان و در وقت انداختن عرب آنرا کبه القوس می
گویند کمان گویند و باقی نامهای مجس اجزاء کمان را در رساله در است
از پی و بواسطه از پی مفصل بی نوبه در اینجا بطریق اختصار ذکر کرده
و بگردید دانست که در طریق کمان ساختن کمان سه ضروری است
که موافق موسم دهبایی گرم و سرد و رطب و یابس و نظریه باشند
موافق هر ملک کمان نیاز میکنند اگر چه کمان بر خلاف موسم ساخته شود
بکار نیاید پس در جایی که هوای بسیار مرطوب بود کمانی که بر جویب
و کم شایخ با زود موافقت کند و کمانی که در دشت و جویب موافق بود
در موسم دشت و خشک و رطب و یابس چنانچه خواهند دانست

که از غنای درخت بود و شاخ و درخت ترم میباشد و نیک میباشد و بعضی
 بر جری چوب مذکور را پاره پاره کرده اند و قبضه و خاکی نیم تراشیده یک
 در سایه دارد و نامشک شود و خاکی و قبضه کمان از چوب کنار بچند و چوب
 نوت و چوب منبوت که در هند و بی آن را چوب کوسب که بی کوه و بی
 در است رک باشد بهتر آید و خاکی کمان را بعضی از فی نیزه بچند که در آن
 بند و سرخ رنگ باشد میبازند آن بجایست بهتر آید و آن چنانست
 چه در فی خاکی کمان بچسباند چنانچه پوست هم کپورف باشد یا سریش
 و مل کنند و پوست فی نیزه بسوی شاخ باشد و بچین کمان کم زدند
 و آسند و میشود و برای کمان زور سوزای چوب چ چیز خارنیست
 و در قوسه آورده و قتی که خواهد که کمان ساخت کند باید که سرخ چوب
 جوان و چوب بچند و سریش و بی پاکیزه بکار آید بر دو هر دو خانه کمان

از یک بابت شایع و خوب بازه دور تر است و سواران کر پی
احتمال کند چنانکه اگر قبضه کن را از ریه بماند آید و مثل و در
زاد و هر دو خانه برابر آیند و وزن بچانه از خانه دیگر کم و زیاد و چنان
بپار شک کرده رنگ و روغن و هر دو علامت ساخت اسناد
دست که گمان رخ نمکند و بچانه نشود و در آغاز کشیدن نمک ناپ
و آخرش خوش آیند باشد و در دیدن شک و سبک و دم
نمک داشته باشد چنانکه کوبیده صد مث وز هر چه سبکی نذر
چند آن و تن بدین تنگی سه او سبک و وزن کران یافت
وز سبکی سرخ کران یافته و قدش از اندازد و در کن و کم زبانه
و با کوناه و در از و قبضه اش سبک با یک نباشد این خبر بگفت
را محبوب مبارزه و چنانکه خبر با کن با این طریقه قسم است که سوار

بر خانه که در کمان میباشد از حد پیرانی قبضه ناسو خار که بند است
 و آنرا خارج از اعتبار پهاشش نموده و پکان را در پهاشش نباید آورد
 و قبضه را از حد که در سبزه گاه ناسو قبضه به حمایه اگر یک باب مذکور
 موافقت کند درست خواهد بود بان که آنکه پیاده اند همین را تصدیق
 السهم نصف الفوس گفته اند صیغه با آن جهت استاره نموده
 در بنیام فصل بیان کرده شده که از انگشت تقریباً او فست پس در
 حالت پهاشش مذکور دو وجه است وجه اول آنکه یعنی سوائی بر خانه
 که در کمان میباشد ناسو سروی قبضه ناسو خار بزره بند است
 برای تیر چربی و شکاردی سبوی چکان موافق است و در حالت پهاش
 اندرون قبضه برای تیر بس و خاکی مناسب و این از تجربه معلوم خواهد
 و بعضی گفته اند اگر کمان چهارده قبضه خنجر باشد پس تیر فوق انداز باشد

آن بود که دست خود بود و طریق جهود آن است که سواهی بجان
 از سر بند است و آن مرقی نام است و سلی جهود و باز از سر و سلی از سر
 که قبضه وصل چنانست به جهاد که برای بجان مذکور غیر مستور موافق خواهد بود
 و در نزد بعضی آنست که بجان جهاد کرده را یعنی درست در میان آن
 که استند به جهاد که تمام غیر سواهی بجان بقدر نصف در میان جهاد
 شده و بقدر یکجای سبب که آن را گویند که سبب درست به جهاد سوا
 ز غایتش با بانی مذکور غیر مذکور برابر خواهد بود و در نزد بعضی از قاضیان
 جهودن گویند که سبب است و این قول درست نیست مگر آنکه از سر
 تا که سبب به جهاد غیر سبب برابر می آید و در بعضی اقوال نیست که بجان
 جهاد شده را سواهی که سبب بر استی جهاد را به جهاد و آنرا جهاد
 گویند که بجهاد آن را خارج حساب نموده و بقدر درست جهاد از سبب بجان

چوب تیر را با سوزن یکدیگر دو بعضی مسکینند که تیر غرض اندازی را برای
 مراقبت کمان باین نحوی بپایند که سوزنی آنچه که تیر در جبهه کمان بسته
 باشد که چوبی قبضه کمان را در اصطلاح تیر اندازان جزو نو و در پیش
 اند و سوزنی بکمان که مفصل از مسکین قبضه است از سر مرغی تا کمان
 نکشت خنجر به پایداری که دست خود را بکمان از چهارده گشت خود موافقت
 خواهد داشت و در مقبورت با عنبار سوزنی دو گشت تیر در از باید و عقاب
 موافقت قبضه است که کمان برای دست خود چهارده قبضه باید و نیز
 موافقت دست چنانچه که در طریق چوب و آن بدست با عقابیان نمودیم
 دیگر باید که کمان از کماند از نرم باشد تا بقول حد تیر تواند انداخته و چنانچه
 به کمان نرم باید کند و چنانچه که وقت کشیدن بیاید و دست
 و در بعضی کتب استی هر عملی کمان را باین قسم آورده و چنانکه سوزنی

اندازی

آنرا فرجه گویند و زبچه و زلف نیز نامند و آنجا که گره سبزه میباشد
آن را چکاخاه خوانند و از آن گذشته قریب خانه را سبزه و
فروتر از خانه که نزدیک قبضه است آن را ترانه گویند و آنچه بکف
گیرند از آنجا که خبر نشانه کنند سطح گمان گویند و آنچه پشت قبضه میشود
آن را کفاف گویند و در اصطلاح غیر اندازان غیر گمان آنرا گویند
که از جایی قبضه که غیر میبردن میرود و همین را سطح گمان نامند و شناختن
بی مشهور است حاجت ندانند که ریش اندوزن بی و طریق چیدن آن
در گمان اجتناب که اول یک بی و در گمان بچسباند و بعد از آن بنشیند
خشک کرده اند و بعد از آن بی و بگویند و هم برین طریق است بی کنند
و نیز نام گمان کری در بی کردن گمان است باید که کرد بی کنند و بی
در وقت بهاد بپایه کرد تا چهار ماه در تابستان نیکو خشک شود و نهنگ

و نیز خام در ساختن کمان شناختن هوای که آتش سرشست بر چنگل برش
 صاف و سفید مانند کهر با بود و پخته است و در که آتش سرشست بر
 آتش باید داشت که خام نماند و آتش بسیار نرسد و با چوب در وقت
 که آتش سرشست حرکت مباد و باشد و بعد از آن چینه شدن سرشست باید که
 از سه چهارم بر چوب سفید بگذارد تا صاف بر آید و این هر دو صندل که ذکر شد
 در کمان بسیم رسد باز هم محتاج آتش کرده و زبراکه غذای کمان آتش است
 و قد کمان را استواران بر چوبه قسم نوشته اند و آنچه موصوف ضعیف
 نجیب نموده است که کمان ای و است و در از قدی بهشت چنانچه گفته
 و نه در و شناخته و نوشته و نه است ساختن اینها پخته و نوشته است
 پس این قسم که بنا بر ای دستهای و راز و نه در و از مناسب بنام
 و درین ملک برای نیراند از هی بس و پر تاب و قوه کمان چهارده

با سبز و در نیم مشتی بهتر است و اکثری غیر غایبی را از کان سبز و مشتی
 هم می اندازند لیکن غیر آنها بجهت هم موافقت ساز که خبر دراز و کان
 کوتاه راست می آید مگر اگر که به موافقت کان غیر هم کوتاه درست نمایند
 پس کان مکرر از چهار ده مشتی نباشند که غیر نه مشتی با قدری زیاده هم
 بوجر احسن تواند داشت و کار بسیار خواهد کرد و در رساله هم
 افراد بیخ و العباد آورده و گفته کامل کان مجرب و پنج نشو سبب این
 نقیص که هر دو میان خانه است نشو هر دو مهره که آنها را چم نامند بیخ
 یک میگویند و در آورده نشو و فیه پنج نشو هر دو گن که بیشت نشو
 چنانچه همین حساب اکثری غیر اند از آن کان چهار ده مشتی با قدری
 می نامند و در اکثر کتب هندی آورده اند که هر وقت و زمان هر قدر
 خامت که مردم بوده اند شش و نیم و حشون اندازند کان ایشان بود

و اینست ان این شعر کمانی که بجا آمدن در دست بسیار نزد فریب
 بهین اندازده بی آید و با عفا و این نجیب نیز آنت که این قول درست
 نباشد و دست کرده رلفه و جب آنت و در هر دو با عفا و خود و عفا
 باشند و الله اعلم بالصواب کتاب دهم در بیان جانشین گمان
 و در نامت بد آنکه جانشین گمان آنرا گویند که چهارم حصه گمان در شش
 بیاید چنانچه اگر گمان چیست سه وزن بر او و آن گمان نه چهار جانشین
 قرار دهد و او پس معلوم شد که پنج آنرا را یک جانشین است و بهین است
 چست سه را یک نامت قرار داده اند چنانچه با دشت صاحب امر و
 ابو الفتح المعازی محمد شاه و شاه تازی این الله اقباله و خلد
 اجداد که خیر بیت آنرا را یک کتاب دهم مقرر نموده به فقیر مولف نسبت
 در سواد فرمودند چنانکه بخواهد بخواهد و اصل این رساله نموده

ک

۸۹

و بنزد در سال هر است آفرین آورده که یک درم سنگ کان نیم من است
 پس هر یک شکر به بسین پنج من بموازند خیر و آید آن کان و درم سنگ است
 پنج سیر را یکپاشنی گویند یعنی اگر از پست سیر زیاد شود بگویند که یکپاشنی
 زیاد است همچنین چهارپاشنی یک درم سنگ شود چنانچه وزن یکفلسه
 درم سنگ فدر کان نیم من است بآرد و ایلی در آن بی سسین شود و نیم من است
 سیر ایلی سیر نه در یک یک پاشنی بی سیر نه هزار و چهل چارصد اند و درم
 شود نیم من راست او بشیرم نه بعضی خبر اند از آن هفتده آثار مؤثر
 اند آنچه در سلسله امیر کلانک است و به فقیر مولف رسیده است
 که کسی که با و بلا سیر زده آثار و وزن بر و او و بر او کشتش خبر بسیار
 و در غیر خبر موافق کان باشد یک نمک میشود بهین حساب هر قدر
 که کان زود است باشد بهین حساب بکنند و بعضی ده از او آمده است
 و بارها

نیز میگویند بلکه در تعقیبات خود نمانند و نه اند بهر حال هر که هر چه اند
 اسناد خود رسیده است چنان آید و در زن کردن کن است که خفته اند
 با سون بابا درخت و نیزه حکم بند و در پهلوی آن آو بران کنند و در
 بران کل اندازند و در زن کن سو فایر خبر به او و پس بجان خیر و سب
 آسمان خواهد بود و فی که نام نیر و کشش آید چنانکه سینه ان مقابل خط
 خفته برسد که نوک خیز لب چوب برابر آید با نوک خیز میان قبضه
 که از این پاشان که سینه برسد آن زمان کلی را وزن کنند بحساب که
 کافی که بحساب مذکور که لیکن هر دو استند که نامک میشود پس این
 به آن کن که بهای بی بخند که عبارت از جفت و یکم است باشد سوا
 باقی بود در حالی که این ششم در یک بود و اگر این ششم یک بود قدری
 در وزن کم باید گرفت و این جمله در غیر سبب و نکر اند از بی بکار آید و نکر

۹۰
 دور اندازی و غیره اختلاف در وزن چو ضرورت و در بعضی کتب
 این علم نوشته اند که گمان چهل منی را و منی تری باید و این بنحسب نام
 تعلقات در و من شرقی حساب چنانچه که المن ثانیة و ثانیة متعلق
 یعنی من شرقی کیسه و هشتاد متعلق است و متعلق سی و شش من می شود
 پس متعلق چهاردهم است شد و من شرقی جهان حساب که چهل و نیم
 بهلوی که متعارف است بود پس برین نقد بر بهلوی سیر شرقی بود
 و بهلوی را در هند ی سیر شاهین نامند و این بیت دیگر است دو
 کردن کار از او نیز در نظم سیه بانی سیر باسنوی فوی شهن
 بنده شد کن مسنوی نه و کر نیز در قبضه سینه آنگنان نه که بیان کند
 سرسی آسمان نه بر نه ای امیر سه غار نیز نه برین شکل زیبا بودی نظیر
 پس که ترا زو و نیزه بند سخت نه کل اندر ترا زو و فکن لفت لفت نه

[illegible]

تیس و افق هر وزن نامی معین است برای نام افکنده ناسید و دویم آنکه
 زور کمان را بر وزن ابریشم چنان اند که هر قدر بی که در جسد افق
 کمان ابریشم در وزن درست آید آنرا باین نامی معین خوانند
 پس بدانکه در هر یکی اصطلاح دارد و اصطلاح هر ملک دانستن فایده
 نام بجا آن غایب نداشت و هم باعث حصول کلام بود چنانچه خبر الکلام
 ما غل و غل و دار دست و فعل حساب دانستن وزن و اصطلاح
 فارس و هند و سنان که متاعبه مضمون علی و ران دارند بدانکه این کلمات
 را موقوف بچندان در ملک هند و سنان بوجوب زمانیش و سماع و تری
 و بزرگان که همیشه میگویند که درین فن دوستی که بطریق یادگار
 جعیه علم بگذارد و نیز درین است که حضرت علی سبانی با دست
 نوشت و نازی که ذوق تمام باین علم دانستند روزی باین فقیر

ارشاد فرمودند که در وقت عصر باید دولت شمام رسالت درین علم مجتهد
 چنانچه موجب حکم و آلاء بود و نیز که خاطر فیض تاثر این بزرگان بسیار عزیز بود
 اجابت حکم ایشان را واجب دانست این رساله را در تحریر آورده
 چنانچه برای معلوم نمودن روزگاران که معمول در زبان زد است و
 این هر سه جا اکتفا نموده بعضی در اصطلاحات ملک نوزاد ^{این}
 و هندوستان جنت شان به ذکر روزگار این شناسند و میگویند
 که این گمان پنج من بوده من و با بخت من و با سستی من و با چپ من
 و مراد از من شاه عباس سهند که عبارت از هفت آثار هندوستان
 سیر شاه جهانی و سیر مذکور هفتاد و نوزده هندوستان ^{اصطلاح} و سستی
 های ایران هر گاه من بگویند هفت آثار شاه جهانی مذکور باید دانست
 و لیکن شاه که مذکور شد بجز از دوسه متقال ^{اصطلاح} باشد و غیر من

ششده مثقال کوبیده و ربع من راسته مثقال شکر شکر
 وزن برادر و آن کی را یکی شنبه کوبیده و اسبواپی آنرا هر قدر که با آرد
 چنانچه مذکور شد آن نام خوانند و طریقه پالایش را سابقا بنویسید علم آرد
 و رنج احتیاج نبود و دیگر باید دانست که در حالت چگونگی سوختن خبر را
 بجانب خفته اگر بکشند بهتر بود که نوبت غیر بطرف چگونگی باشد و اگر نوبت
 را بجانب چگونگی باشد باید که در چگونگی کند چگونگی است و اگر چگونگی
 باشد باشد و در حالت کشیدن آردن نمودن چگونگی است و اگر چگونگی
 با الله که خبر اجل که گفته میشود و میگویند همین باشد و اگر چگونگی
 آن شود خدا تعالی مافضا باشد و در ملک هند و سنان که ملک است
 در فتنان پرسم و در فتنان غریب و غریب و در فتنان و در فتنان
 معلوم است و در فتنان و در فتنان و در فتنان و در فتنان

وزن گمان بحساب ایشان به ناکست است و ناکست نقطه سب بندی
 در اصطلاح ایشان وضع یستمه برای دانشن زور گمان اول به آنکه
 غیر شاهجهانی که عبارت از هشتاد نوزده است و یک نوزده جهانی دوازده
 است و یک نوزده مثقال باید بشمارد و کجنگال را چهار دانست باید بشمارد
 و بجز از چهار صد نوزده را بحساب وزن مذکور موافق مابطل اهل هند
 که است سبهر شاهجهانی باشد یک ناکست باید دانست چنانچه باقی است
 باقی و بهرین قیاس اگر دو چندان وزن بردارد و دو ناکست باشد
 و زیاده هر قدر که وزن بردارد به موافق آن بشمارد و دیگر نیز بمقدار
 این ششم با دای زور گمان هر ناکست را معین است پس باید دانست هر یک
 ناکست که از اهل ابریشم و درم ملی است که هشت است و وزن هند و سکه
 باشد باید موافق دوز یک ناکست بمقدار وزن مذکور را برای خبر اندازد

مردفت کند بهین قیاس هر چند که بالا رود و زیاده باید بشمارد و اگر کم
کم باید بشمارد و الله اعلم بالصواب ^{۱۲} و اندوهم و ربیان حسن
فج نیز اندازی چنانچه راستان و چپان و لب و لبه و احوال و بافت
اجتهاد است بر طبع اخذ کنندگان این مسلم از عهد و اجتناب است
و معرفت ضعیف این چهار عیب را بر چند وجه بیان میکنند چنانچه راستان
شدن نیز که هرگز عیب است بر شانزده وجه بیان میکنند نخستین وجه
که دست راست وقت گذاردن نیز از بدست جدا شود و دوم بر عصب
بر کوه کاه نیز شقیق سبوم آنکه نیز مساوی کنند و مساوی کردن نیز نیز راست
دست راست است و این با استخوان ام العیون نیز اند چهارم دست
راست بسته و میشود یعنی در وقت گذاردن نیز بیشتر رود و پنجم
وقت کشش بند دست قبضه بر طرف پروان بر آید و بسته یعنی کج بشود

ششم و فتنان نبره دو دست کم و زیاد کن و بشود و منی چست
راست بمن و دست چپ بچلده بیاید اسکس این هفتم الگو دست چپ
برون پای چپ باشد هشتم از سینه قبضه هم انگشتی نبره این بر تپانده
بی افتد و آواز می کنند نهم الگو سو فار نبره گران باشد دهم یک نبره که
جانب شست است رفته باشد و استخوان این بر ران رخ نامند و
بازوی نبره نبره کو سینه باز دهم نصف نبره که بطرف چپان است سبک
و نصف با آ که طرف سو فار است گران و دوازدهم چپان نبره گران و باقی
سبک و سو فار کشاده یعنی در وقت وصل کردن سو فار نبره باز و گمان
خفا بود سیزدهم الگو گمان برنج باشد یعنی هر دو رخ گمان طرف راست
گشته باشد چهاردهم الگو قبضه گمان برای نبره است شده باشد و دیگر از
برون گمان است اگر گمان زور بر روی نبره است شده باشد و چنانچه نبره گمان

سه زور کمان کردن بر کوهش نباید بر خاک میفتند چون خبر دهشت
 رفتند از یکی قبضه است یعنی قبضه ملک و رخ و در قبضه خود چنانچه اکثری بگویند
 دیهات میباشد یا نزد هم اگر در وقت رما کردن خبر کمان خفته شود
 و خفته شدن کمان در جمیع خبر انداز بهای باعث طل کثیر میشود و اگر
 از مره بین است که در غیر اندازی است پس اگر یکسبک و افست باشد
 بخار است شاتر دوم اگر زده کمان در راز بود و خبر را راستانه میکند و
 کمان را بد رفقه برساند پس شاتر دوم و خبر را راستانه بجان نموده است
 و چنانچه شدن خبر بالعکس تقدیم است و این را خبر بر شاتر دوم و
 بیان می نماید اول اگر سو فاخته را از پنج انگشت سبابه قطع کنند
 باز انگشت سبابه بر خاند خبر را نگه دارد از بسبب اکثری چنانچه میشود
 و گاه راستانه دوم وقت گذاشتن خبر دست را بخیله می و بگوید

دست چپ بسته سبزم اگر در کشیدن خبر آید دست راست بطرف
 عقب پشت حرکت باید و این فاصله به بدن دارد چهارم اگر در کشیدن
 دور اصطلاح خبر اندازان فوکش آن را گویند که وقت کشیدن بجان
 یا قدری جو به خبر هر دو قبضه گمان مانند دهن است و خبر فوکش اکثری باین
 بچپان می افتند پنجم وقت کشیدن خبر گمان اندرون را فوکی چپ پیاده
 بند دست گمان بطرف اندرون بر آید و باشد هفتم از قبضه هم که کشید
 قبضه بطرف اندرون بری آید و خبر بچپان مسبل کند هشتم گوشه باین
 گمان بطرف راست بر آید یعنی گمان را چنان کشند که خبر بر قبضه گمان
 بگردانیم رخ بالای گمان بجانب دست چپ کشند باشند و هم قبضه گمان
 بطرف چپ کشند بایندهم اگر از ناب و اون کرست و دوازدهم
 سه غار خبر سبک باشند و چنان کران و جو به خبر که از بن سبک خبری باشد

و گمانی در سبک

و گاهی راستان سبز و هم آنکه یک پر که می جنب میزند که آن سبب رفتن پند
 و این پر را السامینا میندازند بن سبب نیز خبر ما بن کپانه میشود چهارم
 بوس نیز نرم و گرم خورده و یک پر خبر از جای دیگر و بر دیگر از جای دیگر کجا
 بالا نگور شده راستان می میشود و چپانه نیز و لیکن پر کند و که
 و او از نیز از همین سبب است و خبر به معلوم شد با نزد هم از گشادگی و
 کافی سوختار است شانزدهم از پنج دست شست که در کشیدن گمان ببرد
 غلبه بین پس شست رود و نیز ببرد چپ خواهد شد و بلند شدن خبر
 و حسنه کی آنکه خانه پائین گمان نرم باشد و خانه بالا زور بود و دوم که
 گوشه پائین گمان ببرد شکم خود را می کند یعنی فربه را از زور نکشید خبر
 و خضر سخت و حکم خبر و با سست و سلی و سباز به تمام هر خانه خبر گمان
 بود چهارم دست راست و دست که از رون غیر غلبه و البته و پنجم از افتاد

کمان است بطرف پانین نهم انداخته گفت کشیدن آید پنج دست راست
 بلند شود یعنی آید پنج را سناوه کند و بای حق و پهلوان سناوه نماید نفهم
 از پانین وصل کردن سوفا را بر بازو کمان بجهت سبب زیاده پانین
 مینماید سوفا را بر بازو درین صورت مینماید دست قبضه مستقیم
 ازین سبب نیز تیر مینماید افتد چنانچه در قبضه برای گفته شده و بعضی
 قبضه برای اختیار کند باید که بر قدری مینماید وصل کند هشتم بر بازو
 وصل کند و قبضه را از پانین بگیرد و این ظاهر است و دست شدن تیر بر تیر
 و دست یکی آنکه خانه پانین کمان زور و خانه بابا از صد یکم زور دهم
 تیر که از هر خانه مستقیم باشد است میشود و سبب هم بری که با است رفتن
 و آنرا بر کمان مینماید چهارم تیر را از معناد وصل کند پانین و وصل نماید
 تیر ظاهر است پنج وقت که از درون تیر آید دست راست بعد از این حرکت

نهم

نهم وقت کشیدن و گذاردن نشت بر پیش بره و نیز در پیش کش

الکتری با من به پس می شود معتم اند از بند گرفتن قبضه است هشتم قبضه

کا از از الحشت سیاه و سبلی الحکم و نخت بگرد و نکنت جهر خمر

ست از بن سبب که سبب پائین مکان چرخان میرود و غریب می شود

و این همه چیز تا به بن غلق دارد و باید داشت که نجف الحافط بزرگ

بهر بن اختصار غیر مرقوم کرده اگر به را می بندی غلقین کنه ذهن او

احاطه خواهد کرد پس باید که اول می بندی را این چند چیز به تعلیم نماید

تا از سگشتن نیز محفوظ بماند بداند اگر نیز اخذ و نیز با من راسته اند

باید که اندکی کمر را که تاب و چنانچه در بیت طهری آمده است

که اندک میان جناب و وزن هر دو شانه را نیز چنانچه خواهد شد

و دیگر دست کن را از درون زانو پائینی چپ آمده و ضمیر اندازد

و همین قسم نیز که مال چسب بشود و این قسم راست سازد که اندکی کج مان را
 بیرون باقی میشت و استند نیز اندازد و بلند شدن نیز است که گاهی
 شست و رفت کشیدن تا کثرت آن بلند باشد و باز با دلی فاضل با این
 کمان چنانچه با قوت بافت و همین قسم است شدن نیز از افتادن است
 نیست و باز خانه کمان پس تقصیل این چیزها با آنکه کور شده بی باید که
 بر هر قوس را با احتیاط تمام بعمل آورده باشد و هر کسی که این چیزها را
 بعمل آورده باشد از شکستن نیز محفوظ خواهد ماند و اگر نیز از راه فوقین
 که آشنه کتبت کرد اخلاصمند که شایق و متعلم بوده باشد تعلیم باید
 و دیگر این را بقصد علم آوردن غالی از طوالت کلام نمود و بنا بر این
 این با الله تعالی سیر و هم در بیان صفت کباب و طریق و کشیدن آن
 باید دانست که اجتهاد این نیز اندکی کباب و سبب اولی بر کباب و نرم کشیدن

و کبابه را لیزم و قاعده و خلق و شبنم که بر کبابه چنانچه در رساله مذکور

آورد که لیزم و دو قسم است اول لیزم که آن است که در دوشاخ باشد

و دیگر آنست که شاخ داشته باشد و او را از قبضه ناپسند یکدانه است

مهره در بعضی می برند تا تمام کمان از هر دو جانب بترک و در آنوقت پرده

باشند چنانچه در وقت کشش هر دو کمان یکی شوند و چون بر جد لیزم کشش

چند در حرکت آید و این مبالغه است ممکن نیست نرم بود و بعضی لیزم

را بقصه دیگر هم می سازند چنانچه تمام شاخ از هر دو خانه ای کمان بر می آید

و قسم لیزم اول که در اصل ساخت کمان شاخ بگذارد و برای موسم

بر ساست بهتر است پس لیزم نرم را آهسته آهسته بحد درج در محل آورده

باشد و تیر اندازان این کشش را جو نیم جوی نامند اما چه کم روزی چنانچه

قوی و دهنده قوی و تیر انداز و بکشد تا مقصود قوی رساند و بعد از آن

کباد و قدری روز بکشد و دیگر هر روز معنی الغرام است زیرا که لغزم
 در اصل لغت لازم بود که به نصیر لغزم کند پس معنی این است که هر روز
 لازم باید کرد و همین معنی گفته اند که کان معنی کنم کان سنه و در سلسله
 بر کلک و انتقیر که نیز در سلسله است از کباد و نرم فراغ حاصل شود
 کباد و را اندکی روز میگذرد که دست خفت ببرد و بر کان روزی
 باید پس باید که روز کباد و دست درج تا کنیم تا تک بلکه قدری زیاد
 بود مضایقه دارد و بر ساند و هر روز با نواز میگذرد و با دست و هر روز
 قلاب زیاد و بکشد تا با قصد مرتبه بر ساند اگر با و در شبهای شکر
 بهل آرد و آنقدر دست خایم میشود که هر کس را که خواسته باشد بکشد
 بی تراش کشیده و تا سنگیده و دو صید و چاه تا دو صید و صید کجا
 میکند که کباد و زور را با این ترغیب که نصف شب با فیل و در شبها بکشد

و نصف قهق را بعد از روز شنبه بپزند و لیکن در یکدوم بسیار شکر

پس باید که در سه چهارم میکشیده باشد و کشیدن قهق باید که

روزیم بر چند قسم است و این تعلقی برین دارد ولیکن گفته است که

وقت مؤثر غده در روز پنجشنبه است و میگوید باشد و بیان کشیدن

کپاره در خاک تر به فضل مرغوم خواهد شد آنرا انداختن کلبه چهارم

در میان هر شش گانی که از گان است بر گان هر زور بقدر تقاضا در

کود و آن بر چند قسم است اول آنست که از گان اینم هفته به هفته

گان را بر ل کنند تا مبدل را بعد از چنان بگیرد که بر خود معلوم کرد که

گان زور تر از آن چیست که خدای عز و جل است و آن آنست

که هر مبدلی از مبدل خود را وزن کرده بگیرد و این سینه را از

خود در هر شب چندین بار که توفی کنند و بداند که هر قدر قدر است بهر سینه

و تا چنان نماند در اندک ز یادنی دست خود را ضایع خواهد کرد و محنت ببرد

خود بدرفت و آنچه هم استعمال کسی میکند که بی خواهد خود را در مشاغل و مشغله

مردف و مشهور گرداند و اینها که بشاگرد و خود نموده و داند و داند و داند

که هر چه بخواهد و بپسندد بشاگرد خود را مشغول بدارم گفت میباید از همین بدست

که استعمال این نموده که الناخیز من الرحمن و النجیل من الشیطان

و از دست و هر چند که بخواهد از وجه مذکور هم گمان بر زور نهاده و نهاده

و این طریقه اسناد آن کاغذ نیست که ما بیان نموده ایم و بگوید و است که در

در سال ما آورده که در ادراک کبابه کشیدن است که بیگانه زور زدند

باید و قیام دست حاصل آید و بر آن قول عمل کرده اند که القوس من

القوس بین گمان از گمان کشیده میشود و سپس باید دانست که القوس

که بر گمان بسته فاده شد و چهار گمان بر خود لازم دارد و یکی آنکه او را بر گمان

و تا چنان نماند

و آنرا لازم گویند و نیز میگویند که از دو و آن ده نیز خوانده است
 همچنین که از هر دست گویند سیم آنکه دست غیر نبوت نام خواند
 و سنا و همچنین که از غیر الی گویند چهارم آنکه دست کشش نبوت
 نام بکشد همچنین که از دست کش گویند و همان دست کش را بر دست
 بردست دارد و بار طایف است دست و کشش و اسما و چنانچه بافتن
 بافته زمان زمان کشش دهد و اگر وقت کشیدن در بازه و غم افتد حبیب
 بود این چنین کس را همان دست گویند دست همان دیگر یعنی لازم دیگر
 در هر دست غیر نیز در کار در کار دارد و چنانچه است دست خالی نباشد
 و هر وقتی که بکشد با کزنت شست گرفته بکشد تا از همان غیر انداختن غیر
 ضبط شود المقصود چون دست کشش یک ضبط کرده آید که چهار پنج غیر
 از و تواند انداخت همان دیگر بر زور دست کند و آنرا دست کشش است

و کمانیکه دست کشش بوده باشد اثر ایجابی نبرانی در استخوان آورد

و کمان نبرانی بجای زبردست و کمان زبردست را بجای نازم سهیل

کند پس طریق کشش نباید تا بلند کمان دست اندازند و

سر و منتهی را در آغاز کار که اول کند شکل خوب شود و از پس آنکه

در دست طبع اخف شود چو خواهد سر فرافکن تا از آن پس

کمان بلند بدست آورد و تا شود از چندی و در سلسله بعضی نیز انداخته

میخرام میکشند و نیز اگر بدست را بخت مبارزه و لیکن اندکی کمان بلند

میشود و آنچنان است که قبضه منجر که اهل عجم آنرا کشیکو میگویند دراز

و سببی و پستی به گونه قبضه کمان کنند تا مشت که فتن هم در آن

شود و در قبضه منجر شکل نیم حلقه کند و موم جامه به پیچید تا در دست

آید تا در قبضه سببی و بار یک نیز جو و تا در وقت کشیدن مشت نلزد

در این

۴
 ۱۰۰

که جب تمام بی اثر و پهن چوب دور بنو معارف موازنه و دوا کشیده
 و سطر بی موازنه بگویم گشت وزه در بنجر جری اندازد و در زه در و غنای
 باشد تا در وقت کشیدن نیکو آید زه زه و سوداگر و آو بخشن بنجر
 بر آب کتف است که کشیدن کان نیکو ضبط شود و کشیدن بنجر کشش است
 و نظر و قبضه چنانکه در کشیدن کان گفته شد است همچنان حادث
 کشیده باری که در بنجر بی او برسد آن را نیکو گویند و باید که چنان با و بزرگ
 نیکو باز بین وصل نشود و معلی باشد و چون بنجر کشیدن حادث کند
 اول نیکو را سبک نماید چنانکه ده و ده و ده کشش منقل بی کشان تواند
 و در چون انقدر شبک حادث کرده شود نیکو را کان کند چنانکه چنانچه
 کشش تواند داد چون این راه ده و ده کشش با سالی برسد نیکو را
 کم کم کان تر کشند و هم برین طریق که حادث میگردد باشد البته بر کان ^{قدست} باشد

خواهد یافت و الله اعلم و دیگر آنکه آنچه در مینو منعارف که از استادان
 قدیم معمول است باین منویدیم و درین وقت اکثری مردم از مکر صاحب
 خود و در ساختن مینو اختراعی نموده اند چنانچه غیر بزرگ قسم را از مکر ناقص
 نموده رست نموده که بدین بسین بر جا که خواهد و رست و خضر همراه داشته
 باشد و آن چوئی است بدو از یک شمشیر بکتری زیاده و زهر آن فشرسته
 و باقی آن چرخ و در میان او سوراخ مسبارند و باقی چرخ روده را
 آورده از میان سوراخ هر دو سر روده را بر آورده زهر آن لکری نمیشد
 هر قدر می که با نفوذت برسد و زن سبب بکشد و بدین زیاده نماید بر قدر
 چیزی نموده و نخورده رست شده که اکثر نیز اندازان این عصر رسیده و بخوبین
 کرده اند چنانکه سبب مولف ضعیف که کشیدن کمان روزه و علم نیز انداز
 خانه بسیار دارد و بعضی برین رفته اند که کمان نرم بر این کمان روزگار میکند

و برین بینه عمل میکنند که سه از یکدیگر است جهت انداختن شکار
باشند و صلاح نیست نه این غلط است حال که معنی این نیست است
که کافی که از خود نرم باشد یعنی تیر انداز چو کن خود قدرت داشته
باشد بلکه نیست که بر تو ده زور کن نرم برابر کن روزگار نخواهد کرد
که اگر توده نرم باشد با یکدیگر بر کن خود قدرت نداشته باشد
و این به تجربه ای بسیار معلوم شده و هر شیخ کافی که از سبب آن کسی
که خواهد بر کن زور قدرت باید است که آنچه به فقر مولف ضعیف
از سلسله مرکب رنگ رسیده است که خوان چاه بر جنب الدین که از
شاهروان شیخ پیر محمد سرهندی مرحوم بودند ایشان در مدت ده
سال چند ورزش از شیخ مذکور اخذ کرده بودند فقیر از ایشان و از بابا
ای دیگر که نیز سلسله ایشان بر مرکب رسیده چنانچه شیخ فرموده



که اسناد و بها در شاه در وقت پشاینداد و یکی بودند و از میان ابوالفضل
 سرانجامی واسطه از شاگردان میان الهمد او خان کوکهر و ابن ابی
 میرافند نمودند و فریب چهل و پنج ضرب پیرسانیده و در کشیده بن کمان زد
 نافع بلکه افعی است و شیخ هر هر مروج نیز از میان الهمد او خان و میان
 الهمد او خان از هر مذکور رسیده که حضرت میرفدوس سر و چهل و پنجاه
 برای علم خیر انداز کشیده بودند چنانچه سابق در خوارق ابن ان ثبت
 نموده شده و در هزار یعنی یک و در زشت یعنی حرکاتی بسبب آن حرکات
 روز و خور و ستهای و باز و یا هر رسیده از حضرت ولایت تا علیه السلام
 در خواب معلوم میشد چنانکه چهل و در زشت و چهل و پانزدهم
 شد و بعد از این و در زشت تا هر کس که برسد از استخوان و مداومت
 آن و در زشتها که آن چهار روز و نماند میباید کشیده و افشای مولف

انتهی



از سلسله امیر خور و از فکرافض خود و از مطالعه کتب استادان
قدیم که قریب پنجاه نسخه عربی و فارسی و هندی و خط و آمده اند و
چند ضرب دیگر جمع نموده چون این هنر خالی از خواری نیست خصوصا
در سلسله دیگر تیراندان مطلق یافته نمیشود و لا جرم با خفای آن پرورش
از بن مرغیبه قلم نبوده که این کوهر فین به دست نایل جوهر نشانی
نبشته تا چقدر گردد و این فقره در دست و دوازده سال حاصل نموده
در کشیدن گمان زور فایده تمام دارد و احتیاط و اوقاف کرد و خلاص شد
از خواهش تمام و آشنایی شده از آنها با طهارت نرم باید کرد تا از مغرور
خالی نماند و فواید بسیار در کشیدن گمان زور حاصل خواهد شد و
باید دانست که اکثر چیزها که زور گمان را کم میکند و اند یعنی در کشیدن
مفرط میکند و جهت پس باید که کش که عین کشش شده باشد از گمان بفرمان

بفوسند بلکه بهت نمیکرد که بفرورد روز بر او دست را کند که داند و غلب

دادن گمان نرم مضایقه ندارد بلکه غایب و مکی خواهد شد و در هر دو ای ابرو

بازان و بعد از غسل کردن و مسح با محبت کردن بر گمان زور و شکسته

و بعد نیز دستاوردن و زور کردن و گمان چند کشیدن آب سرد و بخور و

زیر سر داده خواب نمکند چرا که این چیز را بگویند را کم کرده اند و نتواند

از جای محبت بهر چیز نماید زیرا که در جمیع چیزها مرد را محبت و از دشمنان

که خلق بهفت وارد و شش طحا فطرت است که کم از این نژاد و روز محبت

نمکند و تکرار انزال از همه چیز تا مفرود زبان کار تر است بر که را این چیز

و مجلس خواهد بود او زود بر گمان زور قدرت خواهد یافت و بلند گان

خواهد شد الشعیفی می و الا تمام من الله کلید با نیر و هم و دنیا

انواع زود و زن آن و بعد از این که به قدر باید و میسر نژاد و طریقی خشن

و بیش باید دانست که انواع زده مختلف است و بهترین از همه جزایر ابریشم
 و از رود و پوست و پوستی که برای کتان رطوبت باز دارد و ابریشم
 خام که لطیف باشند و صاف نشده و از پوست و خشت که مانند ابریشم
 ناز می شود باشند و از جرم حیوان شبیه به پوست کردن که آن را می بینند
 چنانکه در بعضی ملکیها درست میکنند و فقیر خود و بن است و آن برای
 اندازی مردم و دهقانی با بکاری آید و آنچه تحقیق شده است که سبب آن
 جلد ابریشم در جلد می دیگر خوبی و لطافت یافته نمیشود و در صنعت
 انداز بهما جلد دیگر بکاری آید و درست کردن جلد ابریشم معروف است و
 و مشهور در بین آن برود و فوج سبکی از آن است که ابریشم را
 صاف نموده و درست کرده و ناز می آید و آن را تشبیه موافق آن مکان کنند
 و بسیار چاشنی درست می شود و شروع به بسین نماید و طرفه به بدن چوب

از میان کمان چیده شد و منت بگذارد و اینها را بر دامنش بچسباند
 که هرگاه بچسبند و این حد ارتفاع چوب است و درین صورت
 نه انگشت و بعضی نه پنجم و بعضی ده انگشت و از دوده اند و قطر برآورد
 و کونا بی کمانها نموده کم و زیاده هم می سازند لیکن اصل اینست که
 چنان نمودیم و بعضی هشت انگشت هم می سازند برای کمانه از بی حد کمتر
 یا دود است می کشند چنانچه بر کمانی در رسی همین است و از دود جدا
 بعضی گفته اند که آنقدر باشد که گوشه های کمان بچسبیده باشد و نزد
 بعضی چوب را آنقدر بلند می کشند که هوای در صفحه کمان برود و جدا اندک
 از صفحه کمان جدا باشد بدون شک و این اعتقاد نیز و بعضی
 است و این صنوع است چرا که بر این دو درست می رود و لیکن غیر این
 که می بایستد می شود و در کمان و کشش مسن باید و کمانه های کمان را می بایستد

و بعضی این قسم دور از خیم می‌کنند و طرفه چو دین در از بی حد است
 که از یک کره سیرگاه که در نیکو است و آنرا چکانگاه نیز گویند و در اینجا
 سیر چنانچه است و از طرف روی کمان که بطرف مسند است از میان
 چسبیده بهارند تا بر چسبیده جانب و بعضی متعاقب سرچنگ کمان که به چرخ
 کمان همان است آن جانی برسد یعنی از یکی جانب از سر سیرگاه و از طرف
 دیگر نام خالی که برابر است و دیگر آنچه بغیر مفهوم شده است که
 زده را از چند چیز درست می‌کنند لیکن زده ابریشم از همه زده بهر و پاکیزه
 بود چنانچه باهشت بافت و بستن آن بره نوع است یکی اگر او را زده مسدود
 گویند و کلاه از بر نهاده و بکری را قوی فتی لیکن مرزانی است که با
 پنج اواز یکدیگر غایتفا هستند کم و میشت باشند و این قسم چله نهایت
 جدا میشود برای خالی و بر ناسب و در گشت بندی بر من سبک که کم کرد

و زمانی آن باشد که با هیچ ادویه یکدیگر نماند مفاسد داشته باشد و این
 برای غیر اندازی بسیار موافق است و فقط از همین جلد خاک و برتاب
 انداخته بسیار خوب برآمده و جلد بی بسیار کرده و لیکن باید که در میان
 جلد با یکدیگرست قابض است و سوسه غریزی باشد از برای غرضی
 چنان به بجه که هر ناراکبیب نشود و سخت باشد چنانکه هر قدر سخت
 خواهد بود غیر جلد خواهد رفت و ساختن زده با در وی مشهور است لیکن
 اینجا احتیاج بود برای اگر در ملک هند و سنان رواج ندارد
 و زده غیر بر تاب و خاک باید که باریک و سخت باشد و این موقوف
 بر ساختن است برای اگر هر قدر که از سوسه خواهد مالید باریکتر خواهد
 و نرم اندک باید چنانچه چرا که اگر آن نکند نشود و از زینتم مقول
 و آن را نیز صاف کرده و جلد و بعضی از بزم و در دو هم می باشد

لیکن بکار نباید چرا که در وقت خبر انداختن مشکم ایهام را نمکار کنند
و در گزینی و گونامایی و عیب و چیز زده را فهمیده بکار برود باید که زده را
چنان بندد که دراز و گوناها نباشد پس از قبضه کمان نه انگشت
و پانزدهم انگشت چند باشد و یاده انگشت لیکن قول نانی بهتر است
که خبر آه مورد و سله و دست بسبب اگر چه بلند زور کمان را کند گز
و بلند پانزده کمان موقوف بر قیامت کمان چنانکه در رساله پیش
آوردی و دستور المصل آورده که زده کمان نه دراز باید و نه گونا که این
چیز را خبر را بر آکند و میبکشد و در هر دو سبب غیر اختلافت نبود پس زده گونا
نه دراز بلکه در کندگی و یاریگی و خط نایب که یکی باریک و دیگری پر گز
پس در آردی زده تخمیناً آنقدر بود که چون کمان را زد و آرد و بکشد
سبب زده اختلافت را با کمان از طرف اندرون کمان فرود نماند آنجا که

که دویم سبب برسد پس اگر این مقدار دراز است کوتاه نماید و اگر کم است
 دراز سازد و باریکی و پره زده است و فنی که گمان را چنان کند و چنانست
 و یا غیر اینها را و او را شعله بر آید و اگر آواز باریک است بر آید پس چنانکه زده
 باریک است و دراز بود و لیکن از زده باریک و دراز تر و در و
 لیکن چنان رود و آواز کند و زده بکشد چنانچه و باریکی که برسد
 ختم چنانچه بر دست خودی تا زده شود و در پاره کند زده چو گمان بر آید
 زده و دراز تر است و در رسد و آواز کند و لیکن گمان نرم بر زده نماید
 پس باید که اگر دست نمار بر شیم زیاده بود بهتر است و اگر نه کوتاه بود
 یعنی از زده انگشت زیاده بود و پاره باد و از زده پس باریک را سبب می آید
 و لیکن دور که زده و گمان زده و باریک شود و پس باید که زده را بپاورد
 و کوتاه باریکی و باریکی را فربه و درست سازد که در اثر پاره اندازی برود

دراز باریک

۱۰۴
فصل پنجم در آنکه زو شکسته نشود البته سب که گمان غیر شکسته میشود و هر دو سب
غیر از خط بکند که در آن دو گمانه بود که این چیز را بر او گفته و بسیار از پیش
در ساختن زو لازم است چنانکه بر رسم صاف بود و بعضی درست بکند که
در میان نباشد و بعضی باقی باید که شک باشد و حکم چو در خانه و یا
خدا بود از دور گمان بود اگر زو نیم بود گمان از دم رود و چنانچه در غیر است
و اگر باریک بود احتمال کسین دارد و هر قدر بر این عبارت را بشکارد و فیه
فلم آورده که او را گزید و فزود و در بعضی رساله آورده اند که زو موافق زو
گمان بود و اگر قدری دو سه تار باریک بود بهتر است که غیر طله را دور
نبرد و بسیار کار کند و با جنبه را این قول است اینست که برای شاکر و جنبه
باید که قدری زو را بر سازد که فایده به حال میشود بسیار دارد و در
دستور العمل آورده که اگر گمان پس منی بود بر رسم چو بر رسم بالا

و میدان آن یکی است نامک بود با چو کم است نامک و بنوی و دینم نامک و درین
 قول زه بسیار عجب و تند می شود و لیکن برای تیر اندازی بسیار خوب اول
 بهتر است و در جلد بار یک چندین آفات است چنانکه زه زود بکشد
 و گشت را افکار کند و نامک را چهار رانسته فرار داده اند و بعضی برانسته
 گشته نامک کن که عبارت از یک من مروح است و بجز کینه ای ندارد
 و یک نامک است نامک فرار داده اند پنج نامک ابریشم باید و این فخر بهین است
 استعمال میکرد و در جمیع امور فایده فایده مند کرده و درین عصر نیز طرز تیر
 اندازان و بپند فاعل کرده بهین دستور درست میکردند باید که تیر
 گمان خود را تازه نگاه دارد و فاعل نباشد که گمزه شده باشد و چون نامک
 که زیاده از چهل روز نگاه دارد و به خاطر فقر و آرد گشته که در شب عید
 همین خواهد بود و بعضی برانسته که نظر بر گشت تیر اندازی خود کرده و در

که در زده غل با فیه نشود و نازده نماید و بعضی از راه مبالغه گفته اند که بعد از
چهل نیر انداختن زده نازده کند و در ساختن زده پنهانست نالیده بکار برد
جانی بیند و جانی بست نشود و میان زده که از مسبه آن گویند استوار
و گشت چمد و عوم کمر بکار برد و نسیم بکار بردند و از کین را گشت بکار
و در پیا باشد و دیگر در روز جنگ و هنگام شکار زده نانی منعده و با خود
نهادند و این را از واجبات بدانند و فقیر مولف وزن زده را می شنید
و در محل نموده بقصد قلم آورده و هو علام الغیوب حکایت از دهم
در بیان انداختن نیر بر نام و غیره بنامی و در اندازی بدانکه انداختن
نیر بر نام و قلندر و کز بر نام و انقو و غیره بنامیت مشکو است
و گفته اند که هر که این نیر نام را سمعست و صاف تواند انداختن اول
نیر اندازد کانی گویند و در انداختن این نیر نام هر شب به بسیار

و هر دو را پنج تخم نهاده و قدر است دارد و درین بر بای راست باشد
 چنانچه اندکی شش را بسوی راست میل بود و در حلقه و غیر آنست که اگر اندکی
 زانوی راست را تخم و چه بهتر بود که سه غیر طبع فاسد میل کرده میرود
 و این باعث دور رفتن غیر میشد و گمان را خفته نمکند و اسواری غیر
 برخت قبضه باشد و اگر اسواری غیر بر گمان خواهد بود غیر با گمان فراموشند
 خواهد شد و نه میرود و در تواند رفت بلکه احتمال سنگین تر است بود
 که گند از دست راست بشود و در اندن غیر بهتر است و در گند از دست
 احتیاط و در زد که کم در باد نشود که باعث خلل در رفتار غیر است
 و هر دست کشش باشد و در وقت گذاشتن دست راست قد را بای
 مرغ کرده بگذارد و آنگاه بکشد که اندکی سبک گمان باقی بماند آن را در دست
 گذاردن بیفوت تمام و در گمان آورد و گشاده و قبضه را بجا بماند

میل کند یعنی بر اند پس همان حرکت در آوردن کندن و کن و
 گذاردن و راندن نامند و کشا و صغی و وار و یکی اگر گرفت نشست
 را از او کش و در دهانم خبر را بیک از کشش کش و ناپدید و افتن نظر که
 با کف کشند به چشم چپ قبضه کی ترا کرد و از چشم راست سر بپایان
 و هر ف را به چند و چون خبر را غرق در آن دوران زمان نظر بر بپایان
 فی الحال خبر را بکشاید آن زمان که خبر بر زبان چفت نظر از خبر جدا
 سازد تا حجب و هنر فخر خبر در یابد که خبر خبر کم کند و اگر بر خبر خود حجاب
 داشته که راست خواهد رفت پس بپایان کشیدن که آن ناکند و خبر نظر
 بر آن نه دارد تا خبر راست بر آن در دو دانه اعتن قلمند و دانه و ذکر آن
 خبر حکم بر تاسب دارد و قلمند را خبری را که سید که بگفت از خبر دست
 مغزی خود را با و کند و چه نه داشته باشد و در نقش با وزن هر یک

و اسناد و قواعد دیگر نیز مثل بر تاج و لیکن بر کفش و بانه از لایم
و لایم است که تقسیم است و باند از و با و سو غار را لایم غنوده بعمل آرد
و لایم است که دور تر بر و و بیکان نیز قلندر به صورت سبزه باید کرد و دیگر
الکتری این نیز را سر آستین بی اندازند و لیکن لب شاخ انداختن
معمول اسناد است و در رساله غریبه آورده که برای بر تاج
اندازی و غیره باید که زه و سبزه و جگر زه کبر نازک کا بر او نام او حاصل
شود و در وقت نیرانده اخن کمان را آغذه بر دار و که کوه زه برین
برابر کوه باقی باشد چنانچه باغچه کوه است و باید که چون نیرانده
شد را نام او در آغذه و بیکان که نام نیرانده کفش آید و گفته اند که
نیرانده بر تاج انداختن است که کرم کشد و بخت اندازد و مسافت
نیرانده بر تاج را نیرانده که گفته اند اگر انداخته باند و برای بر تاج اندازد

سو قمار تیر در میان زده و وصل کند و بیکان را یکم بالا بیاورد و از او کند
 و بکسیت تمام تیر را بکشد و دست را خفه کند که از خفگی سو قمار تیر جریب
 بند می آید اول تیر خنجر و دو در رفتن چنان در و دست قمار کشند
 و ظاهر است که این قسم نیز باریک الضیاف ابوالله اگر شکسته شود
 دست را جروح کرده و مندر برای چمن گفت که دستوانه جرم پوشش بین تیر
 بر تپ باید انداخت و از کبیر مصیبت نگشتن از جرم هم اگر باشد مثلاً
 ندارد و اگر از شاخ و کوزن بود سبک و جلد تراشیده است
 در گرفت تیر مذکور سپید نباید جدا که قسمت هوامش ازین درین تیر
 اندازی اصل است زیرا که اگر قسمت هوامش تیر بر تپ راست
 دو در نخواهد انداخت و آنچه است که چون خواهد که تیر بر تپ اندازد
 و درستی که تیر خواهد انداخت راست باشد و از میان آسمان کنایه

تا که سر شش تا خود آسمان که بازین وصل میاید که این در شش
 آسمان خواهد نمود این پنج آسمان را فباس نظرت قسم کند کفسم
 بالا گذارد و دو قسم را خود دست قبضه را بر سر دو قسم خود دین برادر
 و نیز کتب به چنانچه بزرگی ساین بقیه قلم آورده و سبب حکم آبروی پادشاه
 نصیب کن شک قسم را خود و دو قسم را خود گذارد و اگر کتب جو این
 موازی است خود با آلاء خواهد شد نیز کم خواهد افتاد و بعضی گفته
 که پنج قسم باید کرد و دو قسم را بالا و سه قسم خود و در میان این
 داشته بر اندازد و اما قول اول مختار است و ان است و گفته
 بر او روز دریافت خواهد کرد باید که در شب به موت سواران
 بر او راسته قسم کند کفسم را بالا و دو قسم را خود و چنانچه گفته شده
 است دست را بر سر دو قسم خود دین برادر همان فباس جوی را و نیز

بر زمین استاده کند چنانچه که هر چوب با گشت خنجر برسد و بر آن چوب
 شت را قیاس کند و پیچوده نماید و چون روز شود بر سر چوب است
 فقیه را و استند نیز بر تاق اندازد و چوب مذکور در زیر شت گزیند
 و استند استعمال میگردد و با سینه قسمت هوا ضبط شود و این قسمت
 هوا بر تسمه است نباید زیرا که از اینجا آسمان بر زمین وصل میگردد
 و منبکود به حرکت ضعیف که قسمت هوا را آنچه که بغیر از استند
 رسیده و الکتریسیته هم در محل آورده است که هفت حصه کند
 چهار حصه را بنین است حصه را بالا و قس علی هذا فی اولها
 و السهم الذی گویند و این قسمت هم از قسم های با هم نیست و
 الحال او در آن نیز بر تاق و غیره بپای دور اندازی را باید دانست
 که اسناد آن قدیم بقول را برین سوال گفته اند که در آن نیز بر تاق

۱۱۱
 هر در در وزن کن و قسمت هر است چنانچه یکی گفته اند اسهیم نصف
 النفوس ای وزن نصف النفوس با اعتبار الذات و لا
 بالصفات یعنی اگر کن دو اندازه درم سنگ است پس خبر بر است
 برائی کن مذکور شش درم باید و اگر زاده است بر این مواد زیاده
 و قدر آنها همین است و اگر ازین وزن تیر سنگ باشد و در در
 و هر ازین گفته اند که خبر بر نایب و هر خانه و جانی که در وزن کنند
 و تو ز پوشانده بی اندک سخت کند ناسب باشد و آنچه در کتب
 است و آن قطره آورده است که اگر کن یک تانگ بندی باشد
 و سب تانگ ساین مفصل بغیر فلم آورده که است اما در اینجا
 را یک تانگ قرار داده اند پس خبر بر نایب چهار دانگ با چهار دانگ
 و نهایت آن پنج دانگ باید و همین قیاس بر مقدار یکی که در وزن

با قرار بر وزن تیر تیر با قرار بدو تیر بعضی برای کمان مذکور شش باشد
 و با شش و نیم باشد و نه دینیت تا هفت باشد هم گفته اند که تیر بر پنج
 باشد و دیگر در زبانی وزن کمان وزن تیر علی حدیث الفیاس
 است هر چند بر تیر بکمان موافق باشد چه در وزن و چه در قدر و آنچه
 که با اندازه و مقدار باشد عاده مبنی حاصل کرد و معنی بسیار یافت
 و در زمان شریف در آن سوره را فرموده که انا خلقنا کل شئ
 بقدری معنی بهر است که تحقیق که ما آفریدیم همه چیز را با اندازه و دیگر
 چنانچه تیر بر پنج باشد و در آنست و در آن باید و دیگر تیر بر شش
 می آید که در مجود و نسبت کردن تیر مذکور موافقت قسمت
 هو احمده نماید چنانچه اگر قسمت چهار است سه تیر تیر بر است حصه
 بکند و اگر پنج است موافق آن و اگر هفت قسمت نمود و اند

هفت صد گندمی چون خواهم کثیر را وزن کنم در میان بار یک جفت
 کرده و نیز بر ترازو را در آنکس و آرد و در میان مذکور را از دست بردار
 اگر در هر طرف سوخار و یکصد جانب چکان بود اندک بخورده راست شود
 و نیز فاسد و وزن می و یکصد سوز سابق وزن نماید اگر طرف
 سوخار نیز بسیار بود چکان کران نماید اگر طرف چکان بسیار باشد بخور
 کران شود که بخورده راست آید و نیز بر ترازو کادوم باشد یعنی طرف
 چکان سبتر و طرف سوخار بار یک باید و اصل نیز بر ترازو سبک است
 زیرا که نیز کران هر که بر این نیز سبک خواهد رفت چنانچه وزن می گوید
 بی که سبک است و یک کران ذکران چون سبک کی چند از یکون شود
 سبک دره بر اوج معاد و کران بر زمین خواهد افتد چنانچه سبک
 فغانی را از میان غلی بکشد و نیز بر ترازو سبک باشد از نیز سبک آید

و نیز بر تاج از کلک خطای بهتر میشود زیرا که در هیچ کجاست در این
 ساختن نیز بر تاج نیست که کلک خطای و دست بار احتیاط نام دارد
 باشد که در کشیدن کلک مذکور بسیار احتیاطی باید داشت که اگر کسی
 چرا که بسیار نازک میباشد بعد از آن تاج کشیده دست ناید و بعد
 نیز بر دو باره گرداند و چهار انگشت هر طرف کلک که پارچه در دو طرف
 خالی بکشد باقی تمام را با کار و منبر بر آن آورده و بعد با سرش بر آن
 را وصل کند و بار بماند تا فتنه تمام نیز را حکم کند و دست چهار روز بگذارد
 تا خشک و حکم شود و بعد در بسمان را بچسباند و کلک را با کار و دو بار
 گرداند و خطی که چندین کلک را از کار و منبرت غرض بعد از
 پارچه کلک وصل کرده نیز بر تاج و منبر بکشد تا یک آید
 نیز اند از آن گفته اند که ساختن نیز بر تاج بر چند قسم یکی آنکه مفید است و

چند صفت از این فرموده اند و این میان کاداک موانع ملک بزرگ
سباب موانع وزن در آن داخل می‌گردد و هر دو جانب چرخ را سوراخ
حکم کنند و آن پنج یا بیست و چهار تیر چوبه می‌زنند و بر مارها باندازند و این
دو فت انداختن آن را در آفتاب گرم ساخته می‌اندازند اگر آفتاب
گرم نباشد یعنی زمستان بوده باشد بر آتش گرم نرم ساخته می‌اندازند
و در تیر مردود و بولف ضعیف و در جانی و بن که تیر می‌زنند می‌نایت
بار یک و مار یک پر خاند آن را کاداک می‌کنند و قدری سیاه و در
سوراخ می‌کنند آنرا در آفتاب گرم و در آتش نرم گرم می‌کنند
می‌اندازند از لب و یک تیر تا که عبارت از انفو و غیره باشد و در
نرم و در بعضی می‌گویند که تیر بر تاب را از سوراخهای کاداک
می‌زنند بلکه از آنی که تنگ و باریک بود تیر بر تاب درست می‌کنند

و با این آورد از استخوان با از این شکلی و از یکجمله چنانچه غریزی درین
 خود آورده که در سه ران فی قدری سباب انداخته سوراخ بند کرده باشد
 پس چون در در سال با اقبیت از بی آورده که در طوطی بر نایب خوف غریزی
 خالی به آنکه این نیز را به و قسم سازند بلی آنکه از آن کلک خطای و کلک
 هندست و دیگر از کلک که بچونی است و خالی کردنش هنگام است و چنانچه
 خالی کردن آن حصول در زشت که سبک شود و بر نایب کلک که نیز از یکجمله
 و چنانچه نیز اندازی لبس نبری آید و لیکن نیست که با نفوس مرکب است
 بنابرینکه که بسیار محنت میباشد و بر ضابطه در خالی کردن بر نایب کلک
 خطای و کلک هندی باید دانست که کلک خطای خودی و آنچه میان خالی است
 و آن که نیز خواهد و کلک هندی اگر چون که قابل بر نایب خشن به است
 از نفعیاد است آن را خوف نکرده اند و کرده و در را بخوف نسود و در مضایقه

۲۱

چراغی بر سر و زینب و ضابطه سر و خشن آن سینه که اول از انداره و قد
 نیز بر چه معبد و بناری کشند و در بر آرد و در آن از غالب احتیاط می و در
 که این کلکها نازک می باشند و گری و سه وی کایه را نیک و خط نموده
 بر آرد و به باشند و دیگر بر نام کلک پیچین پس مشکبزه نموده که بسبب
 کردن کلک مذکور نیز که و بر مر آن را این فواید بعد نصف کلک
 نیز در و رازی باید ساخت و بر مر مذکور را بسیار است که دانسته
 در میان هر دو کف باقی خود داشته کلک را بهر دو دست بر روی
 بر مر که داشته بر حد نصف کلک از میان خالی شود و بعد که دانسته
 از جانب دیگر بر ستور مذکور متصل آرد و تا از هر دو طرف یک و نیز
 خالی بشود و چنانکه تمام کلک پر تاب از میان راست طرف شده و کلک
 نیز آن را بر ستور پر تاب بآرد و کلکی را که از میان میگذرد باید که

که پر زور و پر پوت و کم متو باشد و اول خلک را راستند بر سبایند
بر تفتیدن شمع کینه تا بعد از غای شدن هم راست و دست در غای
و در بوده باشد و در فرق میان پر آب و افتو است و افتو را غای کنند
و در آن پیکان از استخوان و از عاج و گوشت و غضب سازند و در جوب
و غضب در آن غای باشد و احب اگر غضب در آن غای باشد و در سب و اگر غای
خواهد گذشت چو آن زو کار خواهد کرد و بعضی گفته اند که از سر نوک پر آب
تا سر غای کنند و در آن پیکان سب و داخل کرده و وقت طرح آید
بلکه در چین گرم شدن چنانکه آفتاب که در وسط است ماه باید آید
که سفت بسیار می خواهد کرد و تقسیم نیز از میان نرم انداخته می شود
و لیکن فکر با کمان روز با انداز و باید که بر آن پیچید و رنگ در و من هم
برای خوشتر نامیدن بکند مضایقه دارد و تا سخن زور کمان نواز نکند

و بحساب زور کمان بوزن سپاه چو تاج و ساقین که بر تاج بچندین
 اقسام است یکی آنکه از تاج و زرد و پارچه چوب مبارک یک پارچه
 از چوب خدنگ و پارچه دیگر از چوب کوه و بعضی از سده قسم چوب
 مبارک و پارچه آخرش را از چوب سنگین و درست میکنند گاهی
 که برای رعایت وزن پارچه سنگین را با آهن و مسل مبارک و بنفایت
 تنگ میکنند و بعضی بر تاج موافق هوای اندازند که باد موافق بود
 و در نوزاد رفت و وزن که بر تاجی نیز موافق قسمت هوایست چنانچه
 با قوس بافته و لکن در غایت این نیز خیر است بلکه نه شود
 و مجموع که اند و بعضی نیز اندازان در انداختن جمیع این نیز تاجی
 و سوز از برج سطر بر پشت دست مافوق دست می پوشند و بعضی بر
 نهری سبند العیان ایا الله مکر تاجی مذکور شکسته شود و بعضی که

دیگر بر تاج معمول استخوان قدیم است و در قسمت هوا و غیره بر سوز
 انداختن بر تاج اصلاً و مطلقاً تفاوت نیست اما بر در ساختن است
 و مشابهت صورتی مگر کوفته دارد ولیکن در بعضی و در سنجین
 معایرت و سیاقین کلی است و بر در خانه ندارد و در کز بر تاج است
 که از دو جنس با از سه جنس خوب مختلف باشد که نصف فک
 بالا خوب سبک و بجانب زیر سنگین که اند و هر چند که در سنگ
 بیشتر باشد بهتر بود و نیز در بعضی چنانچه با نقاب فک آرد و در
 خوب درست می سازند پس نصف خوب بالا سبک و نصف
 پائین را دو حصه کنند و قسمت بالای از سنگین و کز آن نر از آن
 و ریج سفل از هر سنگین نر و زبر و وصل سازد تا در آن وزن پنجاه
 نافتد و در بعضی از مسخرین که بر تاج را هیچ نوع خوب قابل آید

که هر چه سبک باشد طرف سو خوار گرداند و گران تر را بست نیز همچین

هر سر چه که در وزن گران و سنگین از یکدیگر بوده باشد از هم وصل است

میشود و باشد که باین تر از هر دو وزن گران بیشتر بوده باشد و بی

در که بر تاج هم سباب داخل میکنند و طریقی آنست که بقدر نیم حصه

چوب را طرف چکان خالی نموده بشیرط اگر از سباب پنج دور و غیر

نزد سباب در آن داخل کرده و سباب را بست آورد و چکان

وصل نمایند چون در رسم بر تاج بران میکنند بقدر هر خانه و همان قدر

از طرف باین بی و نوز و بار یک میکنند که باعث استواری و خوش

نمایی گردد و بعضی بر هر دو وصل گاه قدری بی چسبید و رنگ میکنند

این تیر برای استواری و خوشنمودی است و احوال بر آن هر قدر

کمان گزین تاج دراز یا بر و گزین تاج نیز موافق کمان چنانچه بخوا

در بیان چرخاب و گرنموده شده و دیگر ضابطه دانستن آنکه نمبر پیکر
جوارفته است بانه باید دانست که چون نمبر چرخاب اندازد روشش نمبر
در هوا نظر کند و اگر هر حق خود می آید نمبر در جوارفته است و اگر ازین
در یافت کردن خواند چنانکه نمبر بی افندد و در زین حلقه به میان
به بیند که اگر سو فار نمبر برابر آید از آنست یعنی دانند که نمبر در قسمت
جوارفته است و اگر سو فار نمبر از آید زانو بلند است بدانند که از قسمت
جوامست را بالا برداشته بود پس از آنکه نمبر انداخته شد زانو
فرود نرارد و اگر سو فار نمبر از آید زانو فرود نرست بدانند که از قسمت
جوامست زانو فرود نداشتند پس از آنکه نمبر انداخته شد زانو
برارد تا نمبر در قسمت جوارود و دانستن مقام های نمبر چرخاب و
در و نزد یک افتاد و نمبر مذکور از پنج مجموع است راسته نمبر ^{ست} آن

که چه خبر پر تائب را درین ایستادگی بپایان نمود و مستحقه بی بخت
 پر تائب را مقام ارشدانی بکرم تر از مقامش نهاد و حارای امرش
 کنیم هر یکی را بپایان باو کبریه مقام سخنین به قصد کسبند بکن بر وجه
 آنچه معمول است و دریم را تو مقصد و هشتم و دهن به سببم را مقصد
 شد ایچو ان نه چهارم به مقصد چهل آمد و شش نهایت هزار است که
 مردم غلبت نمیشدند و دست کس ازین پیشتر نیکو بودند اسناد ایچو
 نه و سنده اند ایچو ان که زین نه و این را نو نام و درین باب چنین است اگر کمال
 ای هنرمند خیر و درین فن جو خدای شوی بنظیر جوئی و درین باب چنین
 خویش و در آبی که فضلش سیاه به پیش و نهایت پر تائب اندازی
 در ملک دهوی و غیره تا مقصد قدم و نهایتش به مقصد قدم است
 و در رساله باقیست ازین آرد و که بعضی مسافت پر تائب ایچو نام

و کلام و احد قدم خود معز نموده اند و قدم را از پاشنه پاهایم خوشتر است
 و بر تاج هر کلنگ یکبار از کعبه است از کعبه کبری پاشنه رفته و این فقر
 پاشنه و منصفه و چاه قدم انداخته روزی اتفاقاً در پشت راه ایستاده
 که جوایم موافق بود و موجب فراموشی افتاد و در قرآن بن چنین پیدا کرد
 پادشاه خود را در آرامگاه بود و فقیر مولف ضعیف بر تاج انداخته
 که ایضا قدم شمرده بود و بسیار مورد تحسین گردیده و در صدر این
 که بر تین سوار بود و محاسبت زنده و زباده ازین ترخه لیکن در ملک
 نرسان و ترکستان و عرب که نه اند از آن هند آجا رفته و سیه دراز
 بلکه زباده انداخته و این از خاصیت هواد اسباب پنجاست و در
 بنگال و منصفه و شمس قدم اندازند زیرا که در آن ملک هوایم و در
 و در نهایت رطوبت و بهرین سبب گشته اند که در برشکال و در زمین آن

بر تائب اندازی نیست و در ملک هند و سنان نام فصل از سنان تا
 به کام نوروز وقت است که در آن هنگام اکثری باد و شتال بی باشد
 و باد و شتال بقول جمیع اسناد آن موافق است با بر تائب اندازی و
 در موسم تابانی دیگر که خالی از رطوبت باشد جایز است که با نواز و طبل
 موافقت باد و شتالین بر او باشند و در بر تائب اندازی باز
 نیز بر تائب اندازی است باید که هوای آن یک لحظه غم و سرده کرده
 که هوای ابر و باران نباشد و باقی شب نیز نبود نیز باشد از دو دو تا
 که آفتاب در برج ثور و جوزا باشد نیز باشد از دو که در ثور و جوزا
 بسبب مسافه و غنای بود و در انداختن نیز بر تائب با در اینتر موافق بود
 بجهت که سمت شرقی بود و نیز هم در آن سمت با نواز و طبلین قسم در آن
 دیگر که در آفتاب که با سوز غار بود و با و چکان و چلو موافق نیست با نواز

برای پرنایب اندازی باد قید است و باد جنوب نیز حکم باد قید دارد
 و از هوای نم و باد شرق و بادهای آب در زمستان اول روز و آخر روز
 وقت دارد و اگر کان و غیر نم گرفته باشد غیر و در تر و دوسر
 در دوسر مباد اندازد که در تر و در طابت این شهرها در محلی
 که بادهای غیر بویسند و امتحان و در اندازی خود کنند و برای کثرت
 دوست و استعمال هر وقت است هر وقت که باشد غیر باشد از کمال
 باید دانست که کان و زده و انگشت از غیر پرنایب و در کان که بویسند
 باید دانست که کان غیر پرنایب خشک و سبک و ساخت و سبک
 و شالوده و در کان مذکور چهار است و لیکن قبضه کان با وصل گاه
 برای بادهای غیر و زبست ناکشش بوجه حسن و راجد و در آنوقت
 در کان مذکور تر و در و این و در ران شیرین هم گویند و میگوید

در کف ضعیف که آنچه از کتایبهای استناد آن معلوم نشده است
 بهترین دور کهان برای بر تائب اندازی و غیره بهتر ازین دور کهان
 شده است و مینویسند و وزی که این هموار و جاد هم بوده باشند تجویز نمود
 برای آنکه اگر از میان خانهها قفسه هموار باشد و از هر دو مهره اندک
 زده بنبه بوده باشد چنانچه در دور جاد هم سبب یعنی دو انگشت با دو نیم
 انگشت زده مهره ای کهان از طرف بالا پوسیده بوده باشد و باقی
 زده دو انگشت و از بود و در مینویسند همین را ششبرین هم گویند و برای
 بر تائب اندازی هر قدر که کان حلقه و آمینده برست آید بهتر است
 برای آنکه بی در کهان خشک بسبب بر تکیه کهان تا کم از مینویسند و
 کهان یکبار و ششماه یکبار برین تیر اندازی بی آنکه تیر دور تیر و دور
 برای استعمال هر روز از کهان فی مابین هم اگر استعمال میکرد و بنده

خوبست کند انگه ناخ کنند ولیکن در مور کامیوای کی ن خاک سبک
غیر از دو قد کمان ذکور چهار دو مشتی رسمی که موج این مهر ست
 بهتر باشد و با کم چهار دو بود و کمان کونا و بکار نمی آید که حسب آرد که
 انگه کمان و غیر موافق بود بدست و قدیم که نقل نموده شده با اعتبار ^{نصف} است
الغوس و غیر دراز را از کمان کونا و حسب در رفت رخی آرد و کمان
 مذکور را از هر انی نیم احتیاط کلی نماید و اگر کمان دیر زده خواهد داشت
 زور کمان را کند که داند و غایبانی کمان مرده خواهد شد پس باید که
 از وقت غیر از اخشن دوست که هر بی بیشتر کمان را زده کند و کمان
 که رجهائی کمان خام شود و آگاه غیر از زده و بعد از غیر از زدن
 بعد از سامی کمان را زده آورند و در کمان بر ناسب اندازی ^{رشد} چنان
 کفایت میکند زیرا که این چیز جدیدی کمان را اینج آید و زده کمان ^{باز} بزرگ

بر چند قسم است یکی آنکه آن را با دوروی گویند و آن اکثری در یک
 پنجاب روح دارد و بگزیده مقتول که نیز مابین بنده و آن دو قسم
 یکی آنکه آن را کبوترخانه میگویند یعنی زده را با یکب و در سینه بکند چنانچه
 مثل چوب نماید و بالای آن پنج تا که مثل کبوترخانه می بنده و آن را
 جلد و زانی نیز نامند چنانچه از زده مذکور خبر بر ناپ و در تر و دوز
 خبر بر ناپ اندکی و راز با هر چنانکه بزرگی گویند سه طب کفشی برین
 یکی مرد و جبر که مالیده زده باید از بهر غیره خصم سالک از بهر مایه تاب کشت
 چنین که هر یک از دوز و سفت نشیندم من در لفظ آن خوب زده و دوز
 گویند باید ز قانون و راز زده و بعضی زده گمان مذکور را بغضی میبازند
 که اگر بستم خام را بنیده کنند قدری از معنای و راز و در آوند انداختند
 در قدری آب و قدری گندم بپوشانند و بعد از چنانکه بنیدن چنانکه

بر کمان کند و چهار چرخ نار آبر بشیم کجا کرده زده که را به جبهه و آوازی بزد
 که خشک شود چون خشک شده باشد و آوازی تیره نگاه دارد و در وقت
 حاجت و در کمان کرده تیر اندازد و بسبب از نه ای دیگر تیر بر تیر است
 و صاف تیر آید و دیگر زده بر تیر را به دستور زده معروف به بند و دیگر چنان
 داشت و بند که شک و جفت کرد و اگر از یک سیر کاه گرفته زده ~~باشد~~
 کند مثل چوب اسناده شود و احتیاط کلی در سبب زده مذکور و زده
 جانی است و بند نباشد و آبر بشیم بسیار صاف نموده چار بر دواز
 ده کبر تیر بر تیر انداختن واجب است چرا که صاف و دور و
 رود از آنکه تیر زده که اندازد چنانچه وزیر کعبه سه از شناخ استخوان که
 بود و مرزا بدست تیر تیر توکاه اندر هواست چیت مذکور است و اند
 برای این تیر اندازی بصورت نیم به نیم است و هر یک که بر تیر

اگر بود و نشو باشد چند از و طلبه اش که المثنوی از کوزن با از شخ
 کو سفند و طلافی بهتر بود و در سال دیگر میبوسید که سوغات خبر برآ
 اگر و این با برنجی بار و بعضی که سبک و میان خالی باشد و قدر
 سیاه در آید بشیر طیکه از وزن در نزد و در هوای این تابستان
 اندازد و در نزد و بعضی بکان نیرند کور را از بهشتانی مذکور شد
 میبازند و نیز میان خالی میبازند و سیاه هر میبکشد و در آفتاب
 نگاه میبازند و میبکشد که تا تیر از جایی خود بر خیزد و آنگاه میبازند
 بسیار و در هر دو و این از راه خلف گفته اند قیصر خود نبرد و معقول
 و دیگر دوری نیرند کور از سکه خبر مقلد از یکی میبکشد کن دوم حق گفتن
 سیوم از او کشیش و از او شست و صاحب علم و متانی هر که درین خبر
 اندازد میبازد این جزا خبر دار باشد از صواب نبرد و یک و از خطا دور

والله الموفق والمعين عليه محمد هم در میان انداختن خبر خاک
دورن آن دکان و زده و دو رکان دست نشاند به اکثر خبر خاک انداختن
یکی از خبر نامی انبیاست و این را نیز مسطح نیز گویند با عبارت دیگر
مذکور برابر و معوار در بندی بعد آدم برود و در سینه خبر مذکور است
که خبر مذکور خاک انداخته و در سنگ و کونج چون خبر مذکور است
میباشند تا هر سببی شکسته نشود و محفوظ بماند و انداختن آن است
اول راست و دوم برابر سوم جلد هر که را و انداختن خبر مذکور
دست رسی باشد آن را اسناد کامل گویند و این متعلق است به دو
جزئی علم و دوم مشفق اگر کسی سوال کند که علم بر مشفق چه مقدم کرده اند
چرا که اگر خبر انداختن ندانسته باشند هرگز خبر صاف نخواهد رفت
هر چند خبر انداخته معصب مشفق بود و از علم خبر ندانسته باشند خبر مذکور را

بنا

چرا که این موقوفه بر دانش چند چیز کی خوانفت سازد و در چشم
چنانچه اسناد و گشتش و سنت از او کند و گذارد و نظره در آمدن و بر
حق از کمالین چنانچه هر یکی را با شرح داده شد و تنبیه و خط نموده
شروع به بنبر انداختن کند تا به صاف و هو از دست بر آید و این
موقوفه طبع بر علم است و دیگر و زن غیر خاکی با کمال از قول عاری می شود
تا به که کمالین چهل منی داده و من غیر بی باید و بعضی سهم نصف است
ای و زن نصف الفوق می گویند یعنی اگر کمال یک نامک
که از بی باشد میراث نصف نامک بی باید و نامک که از بی بیست
بدان و سایر اقوال نامک غیر بقول سبب بخند و سبب یک نامک
نیم نامک که از بی کرده و نیم نامک بخند که با هم سبب این قول را
اصطلاحی شناس و حقیقت برای معنی یک نامک که از بی و نیم

باجه داشت و بخاطر سبزه مندی آید که این قول برای غیر رکنی است
و برای غیر خاکی نیم ناله بین باد بالا و دو بار که عبارت از ناله است
که فی ناله چهار و نیم ناله قرار یافته پس گمان خاکی انداز نیست
که بیان نموده ایم که برای دو ناله گمان یک ناله که چهار و نیم ناله
است خاکی باشد و انداختن این غیر کار هر کس نیست و این بطریق بسیار
گفته اند و خبر که در ایام فراخ منقش نموده بود باد و ناله گمان گمان نهفت
بهشت و ناله ناله وزن غیر خاکی استعمال نموده و منقش رسیده بود
که اگر کسی بخواهد بر بی آید و جلد بهشت و چون خواهد که وزن غیر مذکور
در باید باید که در میان بار یک حلقه را کند و در میان آن غیر را
کند اگر دو طرف برابر باشد آنرا میانه گویند اگر دو حصه در یک گمان
و سه حصه جانب سوخته است و این را پنج و دو گویند و هر چند غیر مذکور

سند انگشت و بعضی بقدر حصه باز دهم و دو و از دهم گفته اند و بعضی بقدر

حصه و از دهم گفته اند و بعضی بقدر اود و یکست میدارند و بعضی بقدر

حصه و از دهم و بر ناخبره و انگشت قرار داده اند تا بر جلد رود و بسیار

بروزد و بر دماغ آن مشکلی بصرای کردن سب و بجان آن مقدار مال

نمک در زرد با نوک دارد بود و این را بخدی و غلیظی نامند و در میان بوی

دار سب و اگر چه دارد و سیاه و از دهم بسیارند و قاصت نیز مذکور

میست قرار داده اند و زرد ازین عیب بی آورند و استادان و خبرگان

قدیم پشت و نیم شش می ساختند و انداخته اند چون کنان ماکو ناهند

نبار میکردند لهذا خبر هم کو ناه میکردند و کان نیز مذکور باید که خشک

و سبک و هوای قبیضه و خوشن آید و جلد چنانچه ساخت و در

دست سالک هر قدر که بکشد از کار بکار آن قدیم است آید بهتر بود و قاصد

بسی سبزه و دهنم و سبزه مست باشد و نهایت آن بود و آرزو نیم
گفته اند چنانچه سه پهلوی کوشه نشان مردم آزاری بود و چون کمان کونا
باشد غیر او کاری بود و این کمان را نصف کوسه یعنی نصف زور
کمان پیرانه از بی دوا بی خود بود و بعضی از کمان پیرانه از بی مسک
همیشه در استخوان بوده باشد و اولت آن در روزگان تیر و تیر
خاک بوده باشد هر نقد بر کمان نرم فرو رست که بوجه حسن بود
و داشته باشد تا کار بصواب حاصل آید و از خط او دور بود و در رس
یو افست آری آورده که کمان برای پیر خاکی از چهار ده مشت کم بود
پیر خاکی را نیز با ده دست خود پیچوده بگرد و بعضی میگویند که بقدر
لب پیر کوشه کمان که زیاده است یعنی از قبح که آن را زیاده گویند تا
آن را کوشه نامند کم نمایند تا با کمان کونا و موافقت نماید و بعضی میگویند